

سیکشن نیز بهیشت میرفتند رسم مشاورت از میان برداشته شد —
 ولیکن گاهی در میان مردم اشیا چه قبل از اسلام و چه پس از اسلام رسم نبوده
 است که در امور داخله و مصالح خاصه ملکی خود مشاورت کنند و آنچه برای
 سلاطین درست می آمده بود فوق همان عمل میگردانند و تا کنون هم در تمام
 ملوک مسلمانان همین رسم جاری است و گویا که پادشاهان را عقل و دانش
 چندان بکفایت است که دیگر مشورتی در کار ندارند و امور ملکرانی همیشه بر یکسنج
 جاری بوده است گاهی کمتر و گاهی زیاده تر نبوده — فتح و نصرت عاره بدست
 قضا و قدر و اگر بوده و دولت بطبع میسر میشده و هر که ضعیفی باز بوده و از
 تیغ زدن عاجز بوده است منسوب میشده — ابتدائی ملوک همواره بر یکسنج
 جاری بوده و مخارج آن نیز بر یکسنج حال بوده گاهی در فرمایش آن یکسنج
 نمیشده و گاهی در ردایش این یکسنج تبصری نمیرفته — سایر امور ملکرانی
 چه با دین و جمهوری و چه با پادشاهی بدون مشاورت و رای دادن
 مشاوران چندی صورت میگیرد و با سنج مجلس شورا و مشاورت
 گاهی در میان سلاطین اسلام در کار نبوده است و ابتدا آنها را مشاورت
 ضرورتی نبوده است

باید که اگر کسی در تو ریچ مردم اشیا ملاحظه
 کند و تجویبی خود را پیدا کند و در باره است و طبیعت تحقیق و
 سلاطین اشیا آنچه فی المثل در ایران بوده اند از زمانی که کیومرث توج
 بر سر نهاد تا امروز که غره رجب سال ۱۳۰۲ هجری است و آنچه در هند بود
 اند نیز از همان آغاز جهان تا زمانیکه نصار استیلا یافتند بر این ملک یکسان
 بوده — البته چیزی بلکه کلی افتراتی بوده است حالت و طبیعت آنها را در

از سینه فخرتند بر سطحه اختلاف مذہب و لیکن عموماً یکسران بوده اند — و چنان
 بیاد می آید و قریب و سلاطین شیخ شمس الثمان قدیم بوده در خلق و سلاطین حقیقین این
 زمین و ایند مرزها با خطه می شود — اگر گلستان و بوستان سعدی را کسی
 بر آنکه بخواهد بخواند حالت سلاطین قدیم و نیز سلاطین اسلام بر او معلوم میشود —
 از جمله در حکایتی و نیز تشکی است در گلستان سعدی که از مشورت نوشیروز
 بپادشاه دوست با نگرانی مجلس خود در مصالح مملکت — این حکایت را
 عیسا زود در بندرت در حدیث مشرق زمین مشورتی هم میدرد و اندر مصالح
 امور مملکت بچشمورت و در نفع بوده است — آن حکایت این است که در
 نوشیروزان در مجلسی از مصالح مملکت اندیشه میکردند و هر یک بر وفق دانش خود
 رای می زدند و گفت همچنین تدبیری اندیشه کرد — بوزیر چهار رای ملک اختیار
 افتد و وزیران در نهانش گفتند که رای ملک را چه فرست دیدی بر فک
 چندین حکیم گفت بوجب آنکه این هم که معلوم نیست و رای ممکنان در مشیت
 الهی است که خوب بدیاریست پس به وقت رای ملک اولی تر است آنکه اگر خزان
 حساب بدیاریست متابعت زمین است و این باشم طبع خلاف رای
 سلاطین را کجاست و بخون خویشی باشد دست شستن و اگر شته روز را
 اگر بدیش است این به باید گفت اینک ماه و پروین —

از همین حکایت فوق بر ما معلوم میشود حالت

سلاطین اشیر و وضع مملکت آنها و حالت وزیران آنها و پایه سعادت
 آنها و ثروتی مشورت آنها در امور سعادت — این پادشاه عادل و حکیم
 نقش سلاطین جهان برده است در نزد مردم اشیر و مسلمانان که تا امروز
 نام در حدیث باقیست و همان سعدی که معنی سعادت را نمیدانست میگوید

«نوشیروان نام نکو گزشت» ولیکن چندین ایراد هست در این
 حکایت که بیچ خردمندی انکار نخواهد و نتواند کرد - (۱) آنکه رای حکیمان
 بر شیت آنگی بوده (۲) آنکه بوز جههر پیر سیده است که اگر خطا شود نوشیروان
 کردن او را بزند (۳) آنکه نوشیروان هم معلوم میشود عادل نبوده -
 (۴) آنکه شادرت آن زمان هم مثل همین زمان بوده و هر یک از مشاوران
 یک رانی بوده (۵) آنکه آن زمان هم بالیتی از سلطان تعلق گفتن و بر
 خوش آمدن پادشاه در وقت گفتن (۶) آنکه وجود بوز جههر نیز در رای
 در کار نبوده است برای مشورت با نوشیروان و او هم در واقع بیجا محض
 و محض رای دنیا و زر خدمت نوشیروان را قبول کرده بوده است و نوشیروان
 هم محض رای نام او را حاشیه نشین مجلس خود قرار داده بوده (۷) این
 بی راه حکم از خوف جان خود در نهانی از بوز جههر پیر سیدند آن محض
 (۸) آنکه حکمت بوز جههر در همین بوده است که در زمانه سازی مهارت
 کامل داشته مثل همین خردمندان و حکما میگردد و هستند در استقبال
 و مصر و طهران و حیدرآباد - سلسله اخیر را که حاجی بنییر همه روزه
 که یک چی تقصیری میگویند و گاریهای دو سپه سوار میشوند و ماها را
 گزافی میگیرند (۹) اینکه سعدی این حکایت را نوشته است که سر مشق
 دیگران باشد در رای او هم همین بوده است - هنگامیکه عادل پادشاهان
 را سلطنت و وضع حکومتین باشد دیگران را چه خواهد بود - اگر
 در این زمان مجلس شورای بیپا شود همه روزه ششمی بخون خویش دست
 میشود و گاهی در شخص را قول و رای موافق نمی آید - در مالکی که پادشاه
 را استقدال است مثل ملک عثمانی و ایران حکم اگر کسی رای خود را ظاهر

بی پهر سازد و او را شهر بد میگویند - بعضی از مردم را پر دانی نیست که
 عدت تباه باشد - برخی را آن جرأت نیست که رای خود را ظاهر سازند
 فرق را بیدار بجهت با و اجدا و آنهاست - جماعتی را یقین است که
 گریخت گویند بکسی را از نوکری و چاکری خارج سازند و گریه و
 نفسانیت نیکند از آن سخن نیک را بگویند بحکم که از مرتبه خودشان کاسته
 میشود و میخواهند استیلائی خود را از دست بدهند - و حق آنست که
 اگر معدودی هم باشند مثل من که نخواهند حق را بگویند کسی را اعتنائی
 بر سخن آنها نیست و عالم دشمن آنها میشوند و نتیجتاً آن همواره باید گرسنه
 مرود باشد - بیشک بسیار کثرت از بوزر جمهر هزار مرتبه
 خردمند تر هستند ولیکن گاهی جرأت ندارند که رای امیر از جیبی و ملکه از گنجه
 را بر رای چند صد کس عزت و ترحیم دهند زیرا که اگر چنین کنند تنها این
 اشخاص میبرسند و در تنهایی بلکه لگنهای میبرسند و در اخبار با و تمیز نهند
 میباید که اگر مستر گلستان و لار در گرنویل و دیگر اجزای کبیت است هستند
 و رفتند در چنین اشکال استحقاق یعنی جنات سودان) جای خود را بکسانی
 و اندازند که از آنها چالاک تر و توانا ترند برای تحصیل امور ملک رانی -
 (بیشی گزت ۲۹ جنوری ۱۸۸۵) - ایرانیان ما میگویند شاه ایران میخواهد
 انتظامی دهد در ملک خود مگر کسانی که پیرامون او هستند نمیگذارند - اگر
 از آن اشخاص کسی سوال کند که چرا نمیگذارند خواهند گفت فراموش کرده
 حکایت امیر تانک را - در حیدرآباد مردم بازار و خارجه میگویند
 هستند دست آنها و بیچاره نمیگذارند ولیکن اگر کسی از این اشخاص پرسد در جواب
 خواهند گفت فراموش کرده که مولوی مسیح الزمان و دیگران را از شهر بدر

گردند - با بجملة حالات مردم شبها عمدا و مسلمانان خصوصا چنین هست
و از آن است که گاهی و ابد اترقی نمیکنند -

مجلس شورای ملی که در مد نظر است و آن راه
مجلس شورای میخوامیم و شاد رقی که ما مشاورت میگوئیم و وضع آن از اینگونه
است که بد بنال می آید - اقتدا و باقی که در دستها می معطر امور سلطنت
رئیس است یعنی کارهای عظیمه همه بکن گفتند بنام و الله از است مثل سانی
که امور خزینه و امور دول خارج و امور و نظایر و امور مال اوقاف و امور
علوم و تجارت و زراعت و معادن و خراج و مالیات و تسمیرات و نظایر نسوق
شهر و شرع و عرف و محکمه قضا و لشکر و شفاخانه و امثال اینها و اگر در
بانهاست و اقتدا از هر شهری هم یک کس را انتخاب کنند که و گوی منقش
بنشانند و در کالی و جزئی امور و اقتدا و خارجه ملک سخن رانند و همه بازادی
سخن گویند و رای خود را بظاهر سازند - در این مجلس باید اعلی و اوسنی
یکسان باشند و همه بروفق رای خود سخن گویند و بد بنال سخن دیگران
چیز آنکه سخن دیگری یا دیگری را بصداغ مقرون مینند و اگر سخن دیگری یا
دیگری را بنظر آنها مقرون بصداغ باشد طرف او را یا آنها را بگیرند و دیگر
متخالفت و ضدیت نکنند - و هیچ خصم و رقی ندارد که همه فردا فردا سخن
گویند و رای خود را بظاهر سازند - همواره باید رای اکثر مشخصی بقبول شده
اول تا نونی که در این مجلس وضع میشود باید اصول حکومت باشد که بنسبت
بنیان پنج آن است - هر چند که مانی تو انیم در این وقت و در این وقت
درج کنیم آنکه که میخوامیم و در نظر است و نیز از کتب قوانین و اول نصارا
چیزی بگیریم یا بکنان آنچه هست فی المثل در این پرلنت و حکومت انگلیس

در این کتابچه نقل کنیم مع ذلک بعضی از آن چیزهایی که لازم است در این
اصول باشد می نویسیم بطور مختصار - قانون مجلس شور که بعبارة اخری
اصول سلطنت است همینست و فقط متمم آن مجلس نیست بلکه محتوی است بر تمام
تکلیفات و تعینات است و حکومت اقتدا باید بموجب ذیل باشد -

۱- اختیار سلطنت باید معین باشد -

۲- اختیارات سلطنت در امور سلطنت

باید معین باشد -

۳- اجزای مجلس شور چند عدد و از کدام

صنعت خلق باشند -

۴- آنچه از آن در یک مجلس و حقیقت سلطان است

بر کی منحیج او باید معین باشد -

۵- پادشاه را در چه چیزها باید کتاب

ببورد و بیا سوگند دهند که آنچه میکند برای رفاه خلق و آسایش و
و سعادت رعیت خود کند -

۶- در بخشیدن زر خزانه ملک و در گرویدن

بر کی منحیج زاید سلطنت و دستگاران سلطان و در گذشتن از جرم
مجبری جدا اختیار و اقتدار سلطان باید معین باشد و اگر ضرورت ببرد

بدون انشاء کی مجلس شور این باشد -

۷- اجزای مجلس شور باید همه سوگند خورند در

زمانیکه معین میشوند که جز در مجلس باشند یا وقتیکه ابتدا میخواهند بخشیدن در مجلس
کسانیکه آنها عهده و عملی دارند در امور مملکت

و جاری کنندگان امور سلطنت سبقت اقتدار و اختیار هر یک باید
معین شود و هر یک باید چه ابده باشد در آنچه میکند اگر صواب نباشد
۹ رئیس مجلس شور که وزیر عظمی پادشاه
است باید اختیار و اقتدارش معلوم باشد که چگونه آن مجلس را نگاهداری
کند و چگونه امور سلطنت را جاری سازد -

۱۰ بنهت و صلح با اختیار است
بمشورت معهودی از خواص و زراد و مشا و بین او یا یا تمام اجزای مجلس و
۱۱ خطاب و لقب ازین و سلطنت و انوار
بخشیدن به هر یک زاراکین دولت یا بهر یک از اجزای رعیت که خدایتی کرده
باشد با اختیار سلطان است - منتهی ب ساختن روسا و اراکین
سلطنت نیز با سلطان است -

۱۲ گزیدن و انتخاب کردن
مجلس شور باید بر وفق ضابطه و قانونی باشد -
۱۳ کس شکی در اختیارات در امور سلطنتی ندارد
باید معین باشد -

۱۴ هر زمانیکه مجلس شور
از چند کس کمتر نباشد و اگر کمتر باشند آن مجلس بر هم نیفتد و در وقت مجلس
می افتد نشنا و گردان بر سر مشی بین نیز نباشد -

۱۵ بر سر کدام همه لایحه یا تمام اجزای مجلس
حاضر باشند گفتگو کنند و بر سر کدام شرط لازم نیست که تمام حاضر
باشند یا آنکه اگر در کس هم غایب باشد اولاً باید کس از اجزای مجلس

بیشتر باشد نسبت که گفتگو شود و آن مطالب اعمق می باید یاد شود -
۱۶ طرح قوانینی که در مجلس وضع میشود

باید معین و مقرر شود -

۱۷ هرگاه اجزای این مجلس بخواهند عریضه بسط
نویسند در خصوص چگونه باید بنویسند و چگونه باید برسانند -

۱۸ اقتدار و اختیار هر یک از حکام بلاد باید
معین باشد که چگونه کار را می توانند کرد در عزل و نصب و گرفتن و
بخشیدن مالیات و جاری کردن قوانین و خرج کردن مالیات در
سورملکیه و امثال اینها -

۱۹ حکام بلاد نیز در زمانی که شهری میروند
بسیار خود منصوب میشوند یعنی زمانی که مقام حکومت و حکمرانی
بکف آنها درمی آید باید سوگند بخورند -

۲۰ زمان نشستن هر مجلس شورای ملی باید معین شود
یعنی پس از چند مدت یا چند سال باید یک مجلس شوراموقوف شود
و تغییر و تبدیل یابد و باز تجدید شود و اجزای دیگر مقرر شوند -

۲۱ معزول ساختن و خارج کردن هر یک از
اجزای مجلس شورا باید با مضامین سایر اجزای این مجلس باشد اگر خلاف
قانون مجلس کرده باشد و اگر استعفا دهد خود میداند مختار است -

۲۲ آن بخش از اجزای مجلس شورا که از بلاد
مصدومی آیند و شامل این مجلس میشوند باید گزیده شوند با خلق
و نظری خلاق باشند -

۲۳ عرایضی که هر شخصی از هر صنفی از اصناف خلق مینویسد پادشاه یا وزیر عظم یا مجلس شورا یا هر یک از وزراء و اراکین دولت باید بموجب ضابطه و قانونی باشد و بواسطه و ذریعه خاصی ارسال شود و از همان واسطه و ذریعه جواب طلب شود و انتظار رود در رسیدن آن جواب —

۲۴ در هر ملکی که ذاتهای مختلفه هستند بالقدر باید از هر ذاتی شخصی بوجوهی که از طرف آن ذات در مجلس شورا حاضر باشد حاکم هر ولایت باید یکت مجلس شورا داشته باشد که شتمن باشد از چند شخص معین روی —

۲۵ حکام و ولایات را باید خود پادشاه تعیین کند
۲۶ ریاستها نیز که ماتن حید را بادکن استند باید بر همان منوالی باشند (یعنی بحسب آن مجلس شورا) که بنده وقتی در اخبار شفق و بعد از آن در کتب پچوسوم با نظام ملک نظام نوشته بودم صورت آنرا —

۲۷ طریق وراثت ملک نیز باید معلوم باشد
بعبارة اخری در مرگ پادشاهی تاج و تخت حق کیست یا کدام یک از اولادش محقق است و محقق باید باشد —

۲۸ تمام کسانی که بنحیض مستقیم و بنحیض غیر مستقیم چاکر حکومت اند از وزیر عظم گرفته تا سرباز و فرانس پایه بواجب خوار باشند و بواجب هر شخصی بحسب خدمت و درجه ولیاقت او معین باشد ولیکن تمام کسانی که بیک پایه و درجه و یک منصب هستند و در تحت

یک نام و یا خدمت خوانده میشوند باید مواجب آنها همه یکسان باشد
مثلاً فرانس و سرباز در میرزا و غیر ذلک باید همه یکسان مواجب یابند
جز آنکه خدای تعالی سزاوار نعم و جایزه شوند یا بعد از بالاتری
منصوب گردند -

۳۰
حدی را نباید اجازت باشد که یک دینار
و یک صد چوبه در برابر زمین بسپارد و زیاده از آنچه مواجب حق اوست
انچه در جنگ بچنگ هر شخصی می افتد و انچه
بهترین است در هر شهر و بلد و دهی و انچه حاصل میشود از فروختن
ارضی ملک و انچه حاصل میشود از اراضی ملک مثل معدنیات و نباتات
و کانیات و غیره تمام باید مال دیوان باشد و داخل خزینه حکومت
شود و شدای آن بسم باید بر وفق قانون باشد -

۳۱
هر شخصی از اعلی و ادنی انچه بطور شکیبایی
تغیرت بگیرد و حکومت است و باید داخل خزینه حکومت شود و ولی
باید دانست که در این قبارت چنین مستفاد میشود که این هر دو بسم موقوف
باید شود از آنکه چون پیش از اجازت نباشد که شکیبایی تعارف بگیرد بر
خود موقوف خود بد شد و مقصود هم این است که موقوف شود ولی تا این
نزدیک بود اجازت داده شود اگر بجزرت و تمایش رشوت نباشد و مقدر
باید دانست که هر چند که این است که مطلقا تعارف هم موقوف
شود و در ریاستهای مسلمانان اسلام
باید حقی باطل شود و خلافی بهر صورت
باید بشود -

۳۳ اگر کسی از ملک دیگری چیزی بطور تقلد
تخف و ارمغان بیارد برای سلطان گرفتن آن جایزه است ولیکن برای
حاکم ولایتی یا وزیری بیارد باید داخل خزانه شود — ولی اینهم بصورت تخف
میشود و در مقامات چندی استثنای جایزه است و باید ضابطه برای آن مقرر باشد
۳۴ اگر مردم مطلقاً یا صنفی از اصناف آنها بطور
اجتماع تخف برای حاکم بیارند و اظهار شکر گذاری از کارهای نیک او کنند
صورتیکه کاریکی برای عموم خلایق و فایده عام کرده باشد و بطور ختیباً
باشد نه بجز و زور و وعید باید این استثنای باشد ولیکن زرفت
نباشد بلکه تخف باشد —

۳۵ هر کاری ورشته از امور حکومت باید و
بتخصصی و یا باشخاص خاصی باشد و هیچکس را بدیگری کار وید اخلتی نباشد
در امور جز آنکه بحد مستقیم یا بحد غیر مستقیم رابطه بدیگر داشته باشند —
مثلاً داروغه شهر را بد اخلتی بکار مینویسند — علمای ایران
بد اخلت در کار حکومت میکنند و فرانس دارند و مردم را چوب مینزند
و هر چه میخواهند میکنند — امرای حیدرآباد هم غالباً چنین کارها
میکند — چنین نباید باشد بلکه کار هر کسی باید مکتب باشد —

اینها که نوشته فقط بعضی بسیار جزئی از اصول حکمت
استند و هنوز بسیار اند که چون مجلسی منعقد شود و بنحویکه قرض کردیم و
اجزای آن مجلس و کفای خالق و آزاد باشند میتوانند به اندکار زیاد
دیگر اصول هم مقرر سازند — و باید دانست که فرقی نیست میان این
قوانین و قوانینی که بعد ذکر می نسیم در جای خود و این قوانین را بنحوی

اصول حکومت که در لغت مردم یورپ (کانتیسیون) میخوانند زیرا که
 در واقع اصل اصل حکومت استند مانند بنیان عمارت و نیز بحیث آنکه اینها
 باشد اینها را با آنچه ما قوانین ملک میخوانیم و مردم یورپ (لا) میخوانند
 که بیشتر از سایر اجزای عمارت است مثل از آیین و دیوار و سقف و غیره -
 ولیکن باید دانست که چون افتراق کلی است در میان اینها و طبایع و
 مشارب و عادات و رسوم و مذاهب مختلفه عالم اصول و قوانین هیچ قومی
 را نمی توان در میان قوم دیگری جاری ساخت کجاگان و مقصود ما نیز این
 نیست که در میان مسلمانان اصول حکومت نصرا را جاری شود یا در
 ملک روم و ایران اصول و قوانین فرانس یا انگلند یا جرمنی یا امریکا جاری
 شود بلکه مقصود ما این است که صورت و شکل آنها اینسان باشد و در
 قریب بکلیه از آن طوایف اخذ کنند آنچه را که تاکنون نداشتند و عهد
 سفید و استواری این اساس اصول است بعبارة آخری پیروی کردن آنها
 این مجلس شورا را چند فایده عظیم است و آن
 افتراق است در میدان ذول مملکت یورپ و ذول مملکت آسیا
 که اینها است و طوایف ممالک یورپ را اینهمه زود و آری
 است است به طریقه همین مجلس شورا است - **فایده اول**
 چون در این ممالک یورپ و حکومت خود قرض داده اند و اهل انگلستان
 در این ممالک یورپ بقتصد و بچسبند یا کمتر یا بیشتر کرده
 بچسبند و بچسبند و داده اند همه بخاطر همین مجلس شورای خود -
 در ممالک استیپیش ایران و ترکی و مطلقا ممالک مسلمانان اگر حکومت
 یک پول سپردند و بچسبند قرض نمیدهند آنها را - **فایده دوم**

وسعت تجارت و زراعت و فلاحات و جاری کردن ریلوی و تلگراف و کندن
سماون و جریان بنک های متعدد و اجتماع کمپنی های متعدد و همه بخاطر همین
مجلس شورا است - در امریکا لکها میل مربع زمین در زیر زراعت است که
یکصد و بیست هزار میل ریلوی دارد که ۹۰ میل مسافت را در هشتاد دقیقه
طی میکنند هر پنجینی و بیش از سی میل مسافت در هر روزی ریلوی کشیده میشود
و در ملک انگلند که یکت زمین بسیار کوچکی است اکنون در سال پنجاه و دو
حاصل زمین است و در اجبار پستی گزرت (۶ اپریل ۱۸۸۵) چند روز پیش
از این نوشته که مالیات این سال گذشته (۱۸۸۴) ۸۸۰۹۲۵۰۰ پوند
بوده است یعنی بیش از هشتاد و هشت کروار ۸۴۳۶۵۰ پوند پیش بوده
است از سال قبل از آن - در پستی گزرت ۱۶ مارچ (یکماه پیش از این) نوشته
که تجارت داخله یعنی آمدنی انگلند سال گذشته ۳۲۶۳۳۰۰۰ پوند
بوده است و تجارت خارجه اش ۲۳۲۹۲۸۰۰۰ پوند - و می نویسد که
بجای چندی از هر دو کرده و زود کرده و کمتر شده است از سال قبل از آن
اینهمه بواسطه و بخاطر همین مجلس شورا است - **فایده سوم آنکه**
آزادی خلق و آسایش و راحت ایشان و همین بودن از شر اشرار و ظالم
ظالمان و پادشاه و امر او زبردستان و حکام ولایات بواسطه همین
مجلس شورا است - **فایده چهارم آنکه** یک پارچه کاغذی
که یکت پول سیاه ارزش ندارد و بسا باشد که بواسطه ده کت دادوستد است
و از این قبیل کاغذها که در ماست که هر کسی میگیرد و در زلفه میدهد -
اینها بخاطر همین مجلس شورا است - **فایده پنجم آنکه**
مردم محاکات یورپ در تمام ملک عالم تجارت جاری میکنند و جاری دارند

حکومت نامی آنها ضامن هستند اگر نقصانی وارد آید آنها را
 قاضی ششم آنکه مردم ممالک یورپ علماء می آموزند و هنرهای تحصیل
 می کنند و همه روزگرتا بنها می نویسند و اختراعات می کنند و هر که
 هر چه را بکند و موجب و مبدء شود تمام قایده آنرا خود و اولاد او بیسند
 و دنیا بهشت آنهاست و در نزد دیگران - اینهمه بخاطر جمعی مجلس شورا
 تعرض فواید این مجلس شورا در ممالک یورپ بسیار است و کسیانیکه فی الجمله
 عقل و هوش دارند خود در می یابند ضرورتی ندارد که ما پیش از این تفصیل بهم
 ولی از آنطرف این حالات در میان مردم اشیایا همه بخلاف اینهاست که
 عرض کردیم و بمنتهی نتیجه نبودن این مجلس شورا است و مطلق العنان بودن
 پادشاه و اراکین دولت او و زبردستی زبردستان و عدم خاطر جمعی
 خلق بحکومت خود -

(اصول مملکتی انگلیش)

چون بسیاری از مردم و عمده مسلمانان در این مملکت
 از اصول حکومت انگلیش که نیستند و نه معنی معدلت را میدانند چسبیت
 و علامده از معدلت انگلیش هم شکایت دارند بلکه حکومت انگلیش را
 حکومت زور و ظلم میدانند و اهل مملکت ما ابدًا از حالت ممالک یورپ
 معدلت و اصول قوانین آنها خبر ندارند نه پادشاه میتواند از مناعت
 میزدگی و استبدادی خود دست بردارد و معدلت پیشه کند و نه رعیت او
 میتواند نمودار آنرا سازد و از چنگ ظلم حکومت خود رهایی یابند و بخوبی
 آسایش و راحت و حقوق خود افتند هر چند پادشاه ما خود به یورپ
 از قیاس و بسپاری از رعیتش نیز رفته اند و مع ذلک هیچ ندانسته

نیافته اند تا بر این بنده مناسب می بینم که در این مقام چیزی بطور اختصاً
بنویسم از حکومت و اصول حکومت نگیش تا مسلمانان مطلقاً هستی
ایرانی بترک و غیره بدانند که توأم دوام سلطنت و استیلا و زور و
قوت و ترقایش دولت و ترقی ملت بحسبیت -

واضح باد که وضع حکومتهای عالم بر چند قسم است
قسمی است که پادشاهی هست و پادشاه را اختیار و اقتدار نامحدود است
و قولش قانون ملک است و ظالم است - قسم دیگر آن است که پادشاهی
هم هست و مجلس شورای هم هست مگر هنوز تا بیک اندازه پادشاه را اختیار
و اقتدار بچند است - قسم دیگر آن است که پادشاهی هست مگر پادشاه را
اختیار و اقتدار محدود است - قسم چهارم آن است که سلطنت را پادشاه
نیست و حکومت جمهوری است - سلطنت های ایشیا و مسلمانان همیشه
از قسم اول بوده اند و امروز هم چنین هستند - بعضی از سلطنتهای یورپ
را (یعنی نظاراً) از قسم دوم هستند - بعضی سلطنت های یورپ از قسم
سوم هستند و برخی دیگر جمهوری هستند - انگلستان و امریکا جمهوری
اند و چنین مینماید که اصول و قانون و رسم آزادی امریکا از فرانس بهتر است
و لیکن چند آنکه حکومت نگیش با قاعده و اسلوب می نماید هیچ حکومتی
باقاعده نیست و مانند وضع حکومت انگیش را بهترین و نفعهای حکومت
عالم میدنیم ولی نهایت غرض و اریم که حکومت ما نیز از این تسبیل
باشد و ما اکنون فی الجمله از وضع آن موضوع آن را بیان می کنیم -
و لیکن چنانچه قبل ازین نوشتیم مانعیم که بموجب این وضع حرکت کنند
مسلمانان یا ایرانیان بلکه میگویم که این وضع را سر مشق قرار دهند

و چیزی باین نحو بری سازند مناسبت حالت ملک و ملت خود —

اگر با بگویم تاریخ اصول ملک انگلند را بیان
کنم بسیار طولی میشود و کتاب حجیم میگردد ولی مختصری نویسم که تاریخ
ملک انگلستان شروع میشود در ۵۵۵ سال قبل از تولد حضرت مسیح که تاریخ
تمام ممالک نصراست و امروز یکمزار و شصت و هشتاد و چهار از آن
میگذرد و با بجملة تاریخ ملک انگلستان شروع میشود از قریب دو هزار
سال قبل ازین — اول یکد باین جهت تدریس نهاد و این ملک را
سخت ساخت جو لیس سیریکلی از عظیم الشان ترین قیاصره روم بود که هم
حالت مردم این ملک را ابتدا نوشته است و اکنون بر مورخین ظاهر است
چهار صد سال این ملک در دست رومیان بود و پس از آن طوائف و
قبایل مختلفه آمدند و حکومت را نداشتند — از آن جمله قومی آمدند که آنها را
سکسن میخوانند که قبیله بودند از باشندگان جرمنی — رسم اینها از همان
ازمنه چنین بود که خردمندان و بزرگان خود را جمع آورده در امور خود
مشاورت میکردند و آن خردمندان برای آنها قوانین وضع میکردند
پس از آن و پیش از آن یکی از باشندگان رومی نامندی بود که ضلعی است از ملک
فرانس آمد و انگلند را مستخر ساخت و او نیز رسوم چندی در آن قرار داد —
این رسوم در وقت نگلند شد در سال ۱۰۶۶ عیسوی و از زمان او
شروع می شود سه سده مدتی بود که تاریخ واقعی ملک انگلستان —
مراقبه واقعی اصول حکومت و پرلنت
پیش از زمان سلطنت پادشاه پنجم شد — برادر جان که نام او
ریچر بود از جهان ایستد و قانون آن زمان انگلستان نیز بموجب قانون

این زمان بود که پسر آن پادشاه متونی وارث حقیقی تخت و تاج بود و پسر
 که از این پادشاه مانده بود که جانشین پدرش شود و از ده ساله بود
 جان مردی بود بیروت و طالب و معروف و مکر و طبع خدایق و می دانست که
 خلق نخواهند گذشت او را که بر تخت نشیند و لهذا حکمتی اندیشید که
 آن طفل را بکشد و آخر اراده خود را بعمل آورد - باین جهت و جهات
 دیگری از این قبیل خلق همیشه بر سر بختی و سرکشی بودند باین پادشاه
 بهر حال خلق از زیر دستی و ظلم این پادشاه تنگ آمدند و بزرگان نشان
 که آسمان را می نامیدند (برین نام) سلاح بر تن گرفتند و ملاقی شدند
 با جان در میدان وسیعی روانه و را مجبور نمودند که نوشته بدید مشتعل حقیقی
 این نوشته را جان بداد در سال ۱۶۱۵ علیوی و موسوم بود به
 "عهدنامه عظیم" که قوم انگلیش آن را حسن حصین یا پشتیبان آزاد
 خود میدانتند تا کنون -

در این عهدنامه چنین مقرر گشت که علمای بزرگ
 و برین نام و زمینداران عظیم الشان جمع شدند و انفضال دهند یعنی
 مقرر سازند مبلغ خراجی را که باید پادشاه بگیرد از رعیت - در عهد
 هفتمی ۳ در سال ۱۶۶۵ مجلس کلای خلق مشورت گشت و پس از او
 پادشاه او را اول قبول نمود و اقتدار پرست را در تاجران و زمینداران
 که بدون اجازت لا رد تا و کاسن با از یعنی اعطای دولت زمین
 پادشاه را اجازت نباشد که زری از رعیت بگیرد -

بهر حال کاستی و تیشون یعنی اصلاح حکومت
 بود و قسم است یکی ایجاد قانون است و دیگری جریان قانون و بزرگان

یعنی جریان قانون حق پادشاه است و اگر پادشاه است پادشاه -

اختیار ایجاد قانون متعلق است بکلیس پرلمنت که مجتوی است بر پادشاه و

کلا و دیوکامن تا - این پرلمنت دو مجلس است که یکی از آنها مجلس اعظم

است با ۴۶ نمایان و دیگری مجلس کامن است که ۱۳۰ نفر است بر

۴۵۸ کس که در کجای خلق است - قاعده گزیدن این دو کلا این است که

کسانی که خرج زمین و خانه میرهند بکلیست این اشخاص را باید بگزینند

هر یک از این مجلس را شخصی رئیس است - مجلس اعظم را وزیر اعظم که

مهر دولتی در دست اوست رئیس است و متکلم و لیکن رئیس متکلم مجلس

و کله هر شخصی است که جزای آن مجلس از میان خود اختیار کنند و باید

با رضای پادشاه باشد - اختیار اجتماع و تعطیل و موقوف ساختن

و تجدیدن نمودن پرلمنت خاص است بر پادشاه را - و نیز هر قاندهای که

پادشاه شود در پرلمنت پادشاه را اختیار است که اگر بخواهد بدین مجلس سازد

و هر یک از این دو مجلس پرلمنت را اختیار است که رد سازد آنچه را

که در مجلسش بگیری امضی شده است -

تمام مطالب ملزومیه سلطنت و امور

ملک را یکی از این دو مجلس آغاز و انشا میشود چنانکه گرفتن مالیات

یا خراج یا تضرره باید در مجلس و کلاهی خلق شروع شود یا انفصال باید

هر یکی (یعنی مسوده قانونی) باید سه بار خوانده شود در هر یک از

مجلس پرلمنت و چون هر دو مجلس امضا داشتند و پادشاه مهر خود را

بر آن نهاده چنانکه میشود و قانون ملک میگردد - ولیکن اگر یکی از

این دو مجلس امضا ندارد و یا هر دو امضا دارند و پادشاه امضا

ندارد باطل و مشوخ است -

تمام اختیار و اقتدار جریان کلی و جزئی امور

حکومت و ملک رانی و اگذار است بپادشاه - مثلاً (۱) معدلت

و انصاف است که باید نشد باید از بادشاه با واسطه حاکمان قضائی

که از طرف او امور است در تمام ممالک محروسه او - سزای جرایم و

عفو گناه یا تعویق در فتوای سزای همه با اختیار پادشاه است - (۲)

دادن و بخشیدن خطاب و لقب و عزت و مرتبه و منصوب ساختن

هر کسی در ملک با پادشاه است - (۳) جریان تجارت و انضباط

وزن و پیمان هر چیزی و ضرب زر و سیم با پادشاه است - (۴)

حکومت کلیسای انگلند با پادشاه است و اغلب ارا او باید منصوب کند -

(۵) حکومت دریادشکر و جوازات ششی با پادشاه است - (۶)

جنگ و صلح و دوستی کردن و اتحاد و کجیبی نمودن با دول دیگر و فرستادن

ایچی از دول خارجه با پادشاه است - (۷) حکم هیچ محکمه عدالت و

قضائی بر پادشاه جاری نیست و گاهی پادشاه جوابده نیست کسی را در آنچه

که میکند اگر صواب نیاید -

با وجود این همه اقتدار و اختیار پادشاه تابع

پرست خود است و بدون اجازت و امضای پرست خود هیچ نمیتواند کرد

پرست مبلغ معینی قرار میدهد برای مخارج پادشاه متنگامیکه پادشاه بر تخت

می نشیند و لیکن این مبلغ فقط برای مخارج او است و نگا پداری و حفظ مرتبه

و بزرگی و جلال او و بس و چون باید که دادن این زرتجدید شود هنگامی که

پادشاهی فوت می شود یا قسمی دیگر و واقعه رخ میدهد که باید پادشاه جدید

۱۰ ایچی ممالک است و در قبول کردن

بر تحت نشیند و ایند پرلمنت را اختیاری است که مبلغ مذکور را اندر پادشاهان
 که هر خلاف و گفتگوئی که باشد یا اگر باشد مرفوع شود یا چاره در آن اندیش
 گردد — (و باید دانست که مخارج هر یک از اولاد و اولاد از اوگان پادشاه
 انگلند را نیز باید پرلمنت مقرر سازد و هرگاه کسی که بحد تمیزی رسند) —
 یا بحد پادشاه انگلند گاهی نمیتواند سلطنت کند بدون پرلمنتی در آن
 پرلمنت باید در هر هفت سال یکبار جمع شود (یعنی تجدید شود) پس آن
 چهل روز پیشتر اطلاع داده میشود و با جزای آن بر وفق قانون —
 هر چند که پادشاه رئیس کلیسا است هیچ چیز نمیتواند تغییر و تبدیلی بد
 در امور و رسوم ملزومه مذموب بلکه این امور باید صورت یابد با جمعی از
 علمای ملک — پادشاه نمیتواند در قانون ملک و جریان آن مدخلی
 نماید و نیز نمی تواند سر بنده از امضا دشمن سزا دادن جرم را —
 هر چند پادشاه می تواند گناه مجرمی را معاف کند که بدگیری ایدان
 نموده باشد ولی در صورتی چنین اقتدار را دارد که دادخواه یعنی
 ستم دیده در گذرد از جرم آن مجرم و یا بجوی دیگر از او راضی شود —
 پادشاه نمیتواند مقدار زر و وزن و پیمان را تغییر دهد و نمیتواند لشکر
 جمع آورد جز با مضمای پرلمنت خود — و در ختم کلام باید دانست که
 هر چند پادشاه جوابده نیست در آنچه میکند و او را در معرض آن خوا
 و جوابده می و محکم قضای آرند (یا نمیتوانند آورد بموجب قانون) در آن
 جوابده هستند و مورد خطاب و عتاب و حکم قضای شوند و وکلای خسلق
 مجلس را در آن آمده می هستند و مطالبه و بازخواست می کنند از وزراء
 که جوابده است ایشان را در آنچه کرده اند و رای داده اند پادشاه خود را

(ولیکن جوانندگان این کتاب بدانند کہ تمام لار و بار و زرای پادشاه نیستند بلکه معدودی وزرای پادشاه اند کہ بخط مستقیم امور ملکرانی بکف آنها و لکن است) اجزای پرلنت ہمہ آزاد استند و ہر شخصی میتوان سوال کند از دیگری در آنچه اورای دادہ است یا میدہد و ہر کلامی کہ گفتہ و میگوید ولیکن اجزای ہر مجلسی (از اعظم و وکلا) فقط در مجلس خود می توانند سوال و جواب کنند۔

سہ چیز دیگر خاص و مقرر است برای حفاظت و حرمت آزادی خلق (۱) آنکہ حکماً باید مقصر را بحد عدالت حاضر آرد و جرم اورا معلوم کنند قبل از آنکہ اورا مقید می سازند و الا سالہا یہ درازی در قید خواهد ماند و معلوم نخواہد شد کہ جرم او چیست۔ (۲) جرم مجرمین باید دریافت شود با جوری یعنی دو از دہ کس کہ آنها را از میان تمام خلق انتخاب میکنند کہ بی غرض باشند جز آنکہ مجرم کی را یا چند کس از آن دو از دہ کس را نخواہد یا ہمہ را نخواہد پس جوری دیگر طلب شود۔ (۳) آنکہ اخبار آزاد است و ہر کسی میتواند در اخبار درج کند ہر چه را کہ میخواہد و رای خود را ظاہر سازد در امور حکومت و غیر حکومت و آنچه کہ کردہ و گفتہ می شود با ہر یک از وزراء و اراکین دولت و شاہ و گدا۔ مگر در صورتی کہ کسی را سبب سازد یا بدی در حق او درج کنند در اخبار کہ موجب بی عزتی و جحمتی و بدنامی او شود اورا میگیرند و دریافت کردہ سزا بہت یک فقرہ در جانی دیدم نوشتہ بود کہ ہر عیب بجز دیکہ در فاک نگلیش قدم می نند آزادی شود و ہر دہقانی بہمان سان در حمایت قانون است کہ شاہزادہ و اگر ہمہ شاہزادہ آزاری کنند آن

آن بیچاره و بیقران را همان سزارانی یابد که دیگران - و در همین مقام
یعنی جمله بعد از این جمله یا فقره یا قبل این جمله است که بخط المکرر یعنی زدن لغت نوشته

"This dwelling may be miserable
cottage open to every wind of heaven,
but it is also a castle which the cover-
-eign can not enter without
consent."

یعنی اگر چه کلبه آن در بقاع چنان محقر و مفکوک
باشد که هر نسیم بادی را در آن راه باشد مع ذلک حصن حصینی است که
سلطان بجز نمیدانند در آن قدم گذاردن اجازت -

عرض چنانچه نفیستیم مجلس شور و در عمارت سلطنت
بسنزله بنیان است و بنیان عمارتی چون بانسان که عرض کردیم ریخته شود مثل
آن است که از آهن آن اساس را نهاده باشند و هزار سال دوام دارد
و از هیچ طوفانی آسیب نمی رسد آنرا - برخلاف اگر جز باین وضع
یا قبل از ذکر باشد مثل آن است که آن اساس فقط از گل باشد و سست است که
اگر اندک آبی را مذاقات کند یا نسیمی بر آن وزد در اندک زمانی منهدم شود
این همه آفات و بیایستیکه دولت های پیشین و عهد مسلمانان می بینند
دست دوس یورپ در آن هم باندک آبی و نسیم بادی از آن است که اساس
حکومتی اینها از آب و گل است و بر روی آب و حال آنکه دول یورپ را
اساس حکومت آنها بر روی است و بر سنگ است - اینک

سخن بادر اینجا ختم می کنیم و امر می یابیم خوانندگان را که خود تا مملکت نهند و
 چاره برای بتاهی روزگار خود بینند ایشانند — افسوس است که این کتاب
 را گنجایش آن نیست که ما چیزی بیش از این بنویسیم در این مطلب مخصوصاً
 در اصول حکومت انگلیش — اگر هم مذہبمان ما طالب ترقی خود باشند
 این قدر هم کفایت می کنند و اگر نظر ما حیدرآباد بخوابد کونسل آن
 قرار دهد بایستنان بایدت در اردنه بآستان که باز سچیہ اطفال است —

باب سوم

در جریان قانون در میان مسلمانان

راضی باد که ریاست را اگر ما عمارتی فرض کنیم مجلس شورای
 بمنزله بنیان آن باشد پس قانون بمنزله سایر اجزای آن عمارت است
 مثل دیوار و ستون و سقف و در و اتاق و چاه و مطبخ و آب انبار
 شکی نیست که ستواری و استحکام بنیان اساسی است در هر
 نیست که تمام اجزای عمارتی لازم و ضروری هستند زیرا که هر که میخواهد
 عمارتی بسازد و مقصودش این نیست که فقط بنیانی را بسازد و بالا آورده
 بازین هموار و سطح کند مگر مقصودش آن است که آن عمارتی شود جانی
 باشد که او را از سرما و گرما و باران و باد حفظ کند و مکانی بپوشد
 که در سرما و گرما در آن بسربرد و مایه ای باشد که در گرمای آن را خنک کند

و بطبعی باشد که در آن طرح نماید و امثال ذالک - مگر عمارت هم رود و هم
است یعنی از آن قصبه بلی است که مردمان جنگلی صحرا نشین یا دماقین و اگر گوشه
صحرا یا در دیات یا در کنه راهی شهرهای سازندگی فقط یک شهر اند زمین را
می کنند و بنیانی از گال و ریخته می سازند و در دیوارهای گلی بر زمین
می نهند و آن را می خوانند و در دیوارهای گلی نهاده اند - در دیوارهای گلی
که مردمان شهر نشین خرید و مندرت و حاجت دولت می سازند که چندان
از زمین را گند از زمین و یک پایه آن را کمال است و یکایم می نهند
و دیوار و اراکین و سقف و در و پنجره ها را می سازند و در دیوارهای گلی
و در نهایت استیقام و استوارند هر جزای از آن را قدر اند و در آن
بنیان می سازند - این فرقه بنیان گسیل و پایه عظیمی و بسیار است
عدم سبب است که در این زمینها در این زمینها در این زمینها
عالم و دانش و خوش سلوکی و در این زمینها در این زمینها
راست خود را می سازند و در این زمینها در این زمینها
عالم و عاقل و در این زمینها در این زمینها
عمارت خود در این زمینها در این زمینها
بنیان گسیل و در این زمینها در این زمینها
بنیان گسیل و در این زمینها در این زمینها
بنیان گسیل و در این زمینها در این زمینها
بنیان گسیل و در این زمینها در این زمینها

در آن سال ۱۳۰۲ هجری است تمام

سلطنت های طوائف اشیا و بخصوصه مسلمانان از قبیل آن عماراتی بوده
 که مردم صحرائین و دباقین در صحرائی و دوات می سازند که هر دو بنیان و دیگر
 اجزای آنها ناقص بوده اند — تا با مردن بر بسیاری بلکه تقریباً هیچکس در
 عمارت مسلمانان قانون و معنی قانون معلوم نیست — تمام کسانی که از
 ایران باین مکتب آمده و سی چهل سال مانده اند از قانون خبر ندارند و از مردم
 مانند خطایی از هزار می اند که قانون چیست و چه معنی دارد — آنچه من شنیده ام
 در ایران و از مردم ایران و در وکن در ازا اهل دکن و از مردم تمام اشیا
 نظم و نسق میگویند و گاهی تا آنکه گفته ز نمی گویند — مثلاً اگر شخصی امروز
 از ایران وارد نکند بشود و او را پرسند که حالت ایران چگونه است
 در جواب میگوید "خوب نظمی گرفته است و شاه یا فلان شاه هزاره یا پهلوان
 یا که خوب نظمی داده است در طهران یا اصفهان یا شیراز و راهها همه امن و
 آون است" — اگر از یکی از مردم شیراز یا اصفهان یا شیراز در حالت جدید
 در جواب خواهد گفت که خوب نظمی از شیراز است — پس از آنکه پرسند که
 چه نظمی است که عین بی نظمی است و در طهران و شیراز و اصفهان و شیراز
 ندیدند و در حال حاضر در چه نظمی است که در طهران و شیراز و اصفهان و شیراز
 می آید فرق کمی است در میان اینها و در طهران و شیراز و اصفهان و شیراز
 این مردم و نظرها منتهی می باشد در طهران و شیراز و اصفهان و شیراز
 در ایران میگویند و انتظافتم بخوانند و گویند — در طهران و شیراز و اصفهان و شیراز
 چیزی را نمی کنند و مردم آن کار را دست نگذاشته اند و در طهران و شیراز و اصفهان و شیراز
 عدول انتظامی و خلاف قانون شرعی و خلاف قانون است و در طهران و شیراز و اصفهان و شیراز
 این نام و سیرجی دستنگذاری است — مثلاً عدول و زور و راه و در طهران و شیراز و اصفهان و شیراز

و شکم پاره می کنند یا دست میسرنند و هزار کس بی جرم و با جرم را بدون دریا
و تحقیق بر بدون نیز و محض بیگ حکم حاکم گردن میسرنند - اگر کجا از آن نان یا
که فرو شدند چند کس از آنها را در تورا افکنده می سوزند و اگر قصا بان گوشت
را که فرو شدند گوش و بینی چند کس را از آنها بقتل میسرنند یا قطع می کنند
اگر در شهری چند کس از او باش بی اعتدالی کنند چند کس بکینه را در خون
می کشند - اینها را به نظم و نسق میگویند و از قدیم الا ایام اینگونه
چیزها و اعمال خلاف را نظم و نسق دانسته اند و تا کنون هم می دانند -

در حیدرآباد که می گویند امر و نه امر را در چه بهتر است
از بیست یا سی سال پیش ترین و کمال نظم و نسق را گرفته که با بی نظمی در آن
هست که بنده نمیخواهم در این وقت بیات کنم - مردم اشیا ابد اندید اند
معنی نظم و نسق چیست و اگر کسی به نظم و نسق را بر زبان براند یا او را
و شناسم می گویند یا عذرهای بسیاری می آرند میبندند موجه یا امور را امر و
اوقات و دسته بقصد و قدر می دانند یا می بیند رفته رفته یعنی روز
قیامت بهتر می شود - شد معلوم نیست که حکومت و مردم حیدرآباد
چه چیز را طلب می دانند اگر مقدمه سلسله است یا نه زنجیر است و کشتن سی چهل قیدی
و تخفیف و تضعیف ما هو صد یا چیزی در چند شخص بی استحقاق و معطل
و کشتن هزار یا چیزی در هزار یا عدد خداف را طلب می دانند - اینها همه
ظلم است و عین بی انصافی می باشد بیستی - فرض آنچه مقصود ما است
از این شعر سعدی که در مورد خود می گویند بی حکم و عدل در آن خطاست
و که چون بفتوکی بماند - و لیک در وضع در اینجا مقصود
ما نظم و نسق نیست عدل و انصاف است -

با بطلان مذهب این قانون عمارتی است که بر پایه
 و مصالح و بهیت الخلد و دیوار و ستون و لوازم دیگر از این قبیل است
 قانون چه چیز است و مقصود ما از قانون چیست - بسیار است
 هر زمانی که باین و ذکر قانون کرده و میسینیم و می گویم که قانون
 است ما را انگریزی خوانند (یعنی عیسوی) باین لحاظ که تا تقلید از انگریز
 می نسیم و مذهب نصارا را اختیار کرده ایم و از آنروست که اعمال و رتبه
 و کردار و کارهای نصارا را را خوش می آید و خوش می نماید - پس شناسم
 واده و لعنت کرده اند بر قوم انگلیش و مقصدین آن قوم و قانون آن قوم و از نگاه
 گفته اند قانون ما شرع محضی است - شکی نیست که قانون ما شرع است
 و من هم اعتراض بر آن ندارم مگر بیکهزار و سیصد سال میگذرد که مسلمانان
 مسلمانان اند من میتوانم سوگند خوردن که آن همه خوبی که مسلمانان بختند
 که شاید از هزار سال پیش بلکه هزار کرد و زیاده بوده و آن همه ظلم و جفائی که
 بر مردم عالم کرده اند و آنچه که در آن در ملک رانی و در زندگی و خانه و بی
 و تجارت و نسبت تمام امور دنیا داری یکی بر وفق قانون شرع نبوده
 همه برخلاف قانون شرع بوده است - سبب آن چه بوده ؟ -
 سبب آن این بوده که قانون در ملک نبوده - شاید کسی بگوید نبوده
 که آن قانونی که مقصود تو است و تو میخواهی در ملک مسلمانان جاری شود
 در این صورت از قانون شرع مسلمانان بالاتر است و چیزی است که
 مقدم است بر قانون شرع اسلام و جواب میگویم آری چنین است
 تا هنگامی که آن قانون جاری نشود و کسی به قانون شرع عمل نکند
 قانون شرع فایده ندارد - پس آن قانون چیست و خصمیت آن چیست

اینک مابیان می کنیم -

قبل از آنکه مابیان کنیم قانون و طریق جریان قانق
 را اعم از اینکه شرعی باشد یا عرفی. بیان می کنیم حالت خلق عالم و سلطنت
 درین مورد است که در این عالم باید داشت که وضع جهان از همان آغاز جهان
 چنان وضعی بوده است که خلق عالم در هر قومی در بطن و ظاهر هر موجب هواد و هوس
 نفس خود عمل کنند و خواهشهای نفس هر کسی را حدی باشد که از آن حد
 تجاوز نکند و اگر چنین نمی بودی عالم انتظام نمی پذیرفته و خلق عالم با اعتدال
 دریت نپزیده اند نسبت بهیدیدر - لهذا یاد بسیار زمان و عهد واحدی
 یاد زمان و عهد مختلف می بودی برای هر قومی صورت وجود
 یافت - خواه این هر دو را خدا وجود داده بود یا نه - خدا و دیگران
 نفس خدا هر دو را بتدریجی جهان بوده است و همواره پدید باشد چنانچه
 بزرگان هم گفته اند که دین و دولت تو امان اند - دین برای این بوده
 است که خلق در بطن از قهر و غضب پادشاه حقیقی بترسند و سلطنت بر آن
 بکنند و در ظاهر از قهر و غضب پادشاه مجازی بترسند - تا هنگامی که
 اینها هر دو با هم تو - ه اند در میان هر قومی آن قوم ترقی داشته اند و
 مخصوصه و دین و هر گاه اختلاف این هر دو از یکدیگر بسیار بوده و مخصوصه
 همین بسیار آشوب و فتنه بوده است در میان هر قومی - سبب
 آن بوده است که از پیدایش آدم تا کنون در میان هر قوم و ملت و هر شعبه
 عرقه و نژاد و طایفه از این دو عهد همیشه رعقتا بوده اند و گسائیگی و باطن
 هر دو از قهر و غضب بسیار پدید آمده نسبت با نیکسانیکه از خود بهتر است
 و از قهر و غضب او پروا نمی کنند و نسبت بهتر از خود اند بلکه یک

بگردد - مثلا آنچه خلق عالم اند امروز و بیشتر از هر زمانی هم ترقی دارند
کسانی که از اینها در خانه خود یاد ریاضت میکنند هیچ گواهی نباشد و هیچ نوشته
ندهند و نگیرند مال دیگری را بطور امانت بگیرند و پس از چندی محض از خوف
خدا و قهر و غضب او و قیامت و حساب آن مال را بصاحبش رد کنند بسیار
بسیار معدود باشند - کسانی که در خلوت یاد ریاضت یا در صحرایا در مغاریکه هیچکس دیگر
نباشد زن شخصی را ببینند و از خوف خدا نظرش بهوت بردارند بسیار معدود
بوده اند - اگر دین و جریان دین در دست عصفی از اصناف خلق عالم بود
است که همه مطابق انسان بوده اند و بموجب همان طبیعت هر سنانک نفس
سیرکشی که غالب بلکه همه خلق عالم را بوده و خواهد بود عمل میکرده اند و دین
مایه استیلا و ذریعه اقتدار خود قرار داده بوده اند هنوز فساد عالم پیش بود
است و گاهی امکان ندارد که در چنین حالتی عالم از فساد خالی باشد
در این صورت سلطنت و حکومتی لازم بوده است که نظا هر خلق از بی عهد
باز دارد - ولیکن اگر نتواند سلطنت هم تابع آن صنف نخستین از
خلق بوده و این هر دو برای حفظ نفس خود و عمل نمودن بر وفق خواستهای
نفس خود مع و مخرج شده اند و آن فرقه این فرقه را را اینها بوده اند که
ضمناً خود بر احوال و انبساط زینت نتیجه آن همان بوده است که در
خلق عالم را خون ریخته شده بوده - از اینسان بود حالت مسلمانان
در هر زمانی و نتایج آن هم بر خلق عالم و بر خودشان نیز پوشیده نیست -
شریعت مابرقومی وارد شد یا در میان قومی
و خود بهم رسانید که هزاران سال صحرانشین و بهریمه طبیعت بودند -
در ملک آنها استعداد بلاد و امصار نبود - تجارت و فلاحات و زرعیت

در میان آنها بود - گاهی از خود و در میان خود سلطنت و حکومتی
 داشتند - حکومت هر قبیله که ششمن بود بر صد یا هزار کس یا ششمنی
 بود مستقل بود قبیله فریبند دینری را تاج و فرمانبر نبود یا ششمن قبیله
 دیگری را - غالب این قوم یا قبایل را چندان با طوائف دیگر آمد
 باشد و معاشرت نمود و هر چند در بی با عد و نعد و دی که در سواحل دریا
 سکونت داشتند چندان است و هم را اگر از حالت و نسبیستی قوم یا
 اقوام دیگر نبود - در این صورت شریعت ما برای آن قوم و آن
 حالتی که آن قوم در آن بود تکفایت میکرد ولیکن پس از آن برای
 اقوام و طوائف دیگر کافی نبود - مثلاً خدا امر فرمود بر رسول خود که
 مشورت کند - اگر ما از مستعین و علمای خود سؤال کنیم یا
 در تقاضای مشورت نمودیم و ما خطه نامی که در چه مقامی است مشاورت
 میگیریم یا نه باشد و میگوید در چه مقامی است یا نه مشاورت
 در چه مقامی است مشاورت چنانکه بودند پس مشاورت چنانکه
 معلوم خواهد شد که مشاورت چنانکه مشاورت چنانکه است و آن هم
 یا یکی از معنی می شود - در هر یک از این مشورت و مشاورت بهی
 نیاز و نمی توانیم لذت بجای نماند باید در امور مشورت نمود و چنانچه در حدیث
 چنانکه باید مشاورت مشورت - در تمام علمای ما را جمع کنند و بخوانند
 و بنویسند و در مشورت مشورت مشورت یا بطریق عقل برای مشورت
 بگردانند و مشورت بهی با مشورت هم نمی دانند و نمی توانند قانونی
 بر قانون هم صورت دهند و همان طریقی خواهد بود
 و مشورت چنانکه خواهد بود و از طریق شرع و لهذا

مشورت کردن همین شرایط را که ما ذکر کردیم بلکه ده هزار شرایط دیگر هم
لازم دارد و قبلاً آنکه مشورت بشود باید بچگونگی این شرایط قانون استند این
شرایط مقدم است بر قانون مشرع - در یکی از این جنگها سیک که امروز
و در این زمان می شود در میان انصار ایا صدها و هزاره تا توپ که بعضی از آنها
در یک ساعت سی و شش هزار گلوله می بارند و در پنج و ده میل مسافت ختم
مانند برکت درختان بجاکت می ریزند اگر پادشاهی یا سپاه بی نظامی و بی
شمشیر زنگ خورده و چیت دغیره شکسته در مقابل آنها ایستند و از غلظت
ملکت ما مشورت کند احتمال می رود بلکه یقین است که آن قوم من و شیعه قلیله را
با و بخوانند و مشورت یا نماز و دعائی با و بیاموزند که بخوانند و فتنه کرد
و لیکن تا هنگامی که مهدی کاذب در برسد این وجود دارد و با و بیاسته
کات سپاه و انگریزان با و هزار سپاه با و جنگ می کنند مالمی تو ایم این
فقیرت را از سیرم و اگر تا عیان ما سب را ندولی چون مهدی بدست
انگریزان گرفتار آمد آن وقت ما نظریه بسیاریم که گفت کشیر هم در مقابل
سپاه قلیل با سلطانم تا بسیتادگی نماند آن زبان و حالت جهان گذشت
بالفعل مهدی کاذب فاتح است و دشمنان ما بر کلام ما میخندند و لیکن
ما قوی و دانند که گاهی مهدی کاذب میخورد و کرامت با انگریزان غالب نمی
و غالباً در اسباب با جهات دیگر است -

شاید بهتر است در مطالب ما بر شکر او باشد
مقصد ما را معلوم کرده باشد و نه در اندکی و انفعالیست که سعادت
مشایخ برگزیده پادشاهی یا حکومتی بجای میسر کند که از غلظت
محاکات محروم باشد با و تا در مشورت جاری شود

پسندیدند و اینها را اسلام (یکی از این سه یا هر سه) در هر شهری
 پسندیدند و اینها را اسلام (یکی از این سه یا هر سه) در هر شهری
 قانون میسازد و قانون میسازد - مگر با تصریح این حکم تا بر کافذای
 نوشته نشود و یاد گرفته شود و در هر دو بهیچ بلاد و ممالک محروسه او نرود و در همه
 بلاد بر آن عمل شود مگر آن قانون نمیسازیم - چون این قانون جاری
 شود و نوشته شود میسازیم که این قانون معتد است بر قانون شرع
 چه اگر بدوین حکم یا قانون قانون شرع جاری و پیروی نمیشود و نمیکنند
 شد و در محض قولی باشد آن وقت در جریان آن دو امری نیست -

چون اینهمه معلوم شد از او امیدواریم که
 باین دلیل و حجج بر همه معلوم شود و همه تصدیق کنند قول ما را (انوقت)
 باجمال فردنی و عدلیست غرض می شناسیم بخدمت همه مسلمانان که قانون
 شرع در امور دنیوی ما در این زمان و در این حالت جهان کافی نیست برای
 آنکه ممالک بکند نه فقط کافی نیست در امور شرعی و هزار تفصیل و تشریح
 و تفسیر لازم دارد که آنها نیز دانین جداگانه خواهد بود بلکه در امور
 دنیوی نیز هزاران نکته بدون آن که ما را در کار است که ابدا نسبتی بدین و شرع
 ندارند - مثلاً در صورتیکه قانون شرع جاری بشود و حکم هر محرمی
 باقی نمی شهر باشد موجب شرع هنوز گیرنده محرمین کدام اشخاص و جاری
 شدن در محرمین چگونه باشد و اگر محرم را حبس کنند چگونه حبس کنند
 و حبس کنند که باید در محرمین چگونه کنند و در جرایم را که باید بگیرد و
 در چه چیزها باید برود و اگر محرم را بقتل رسانند
 چگونه بکشد و مانند و امتثال اینها معلوم نمیشود و با تصریح باید معلوم باشد

اینها همه قانون است و باید باشد و اگر نباشد ملک هنوز هرج و مرج است هر چند
 که قانون شرعی باشد — تا بیست سال قبل از این که بنده از ایران بیرون
 آمدم در هر شهری صد کس یا بیشتر بودند که میتوانستند مجرمین را بزنند و
 جرمایه کنند و زر جرمایه را گرفته در جیب و کیسه خود اندازند —
 امام جمعه و شیخ الاسلام و کلانتر و داروغه و فرانس با شی و یاور و سرمنگ
 و میر آخور و پیشخدمت و سر قیپ و بیگم بگی و ملک التی را این اشیاء و
 ناطق التی را و صد کس دیگر که معنی دیوان قضا بودند در هر شهری از شهرهای
 ایران و همه را اقسا در بود و از جانب خود که هر شخصی را خواه کند کار و خواه
 بیگانه بگیرند و بزنند و بربایند و بکشند و آنچه جرمایه می کردند کیسه
 خود بریزند و بدان نزد غنی بجا دست دریاست نه دست — در این
 اوقات مکرر ایرانیان مرا میگویند که حال هیچ نسبتی ندارد در حالت ایران
 به بیست سال پیش از این مگر بنده بخوبی میدانم که ملک که چهار یا پنج
 هزار سال باشد که بیگانه حالت باشد و بیست سال قبل از این که بنده
 می دیدم ظلم و هرج و مرج آن نقطه کمال رسیده بود و بین بیست سال
 چندان تفاوتی نخواهد کرد و مسلم است که بیگانه روز شخصی بسیار می شود و
 بیگانه سال علاج می پذیرد و یکساعت طوفان شهری را و ایران می رود
 و لیکن قرنها باید که آن شهر بار دیگر آباد شود — تا مردم در کمال
 می شود و آن رفع ظلم کردن در کمال دشواری — همین حال که در ایران
 است در تمام ممالک و ریاستهای مسلمانان است و همه روی زمین
 چنانچه باور حیدرآباد کن همه روزه مشاهده می کنیم و از هر بابی
 کمال بی انتظامی است در این ملک — تمام احوال بزرگان و نوادها

و جنگ با و بهادران سپه را با و صاحب زور و سستی را و اقتدار را اند
در پیوسته میباشند هر چه را که میخواهند چنانچه ویران مغرب بنده در میان
بسیار چیز شنیدند و لیکن مناسب نمیدانند که در این کتاب بچه آنهارا
درج نموده در کتاب را تجمیع سازم -

خرقین منست که در تمام امور کالی و جزئی ملک
قانونی در کار است - مجلس شورا - اقتدار هر یک از اهلین دولت
اقتدار هر یک از حکام - گرفتن واپس انداختن - گرفتن مالیات و
خراج از مال التجار و - نگاه داشتن شکر - شکر کشی و جنگ -
بناختن عمارات - ساختن فریق و شوارع - جاری کردن بیوی و
باز کردن سانهتن جوی و غیره - تقدیر علما و علم آنها - مال اوقاف -
خراج امام زاده و مساجد و مقابر - منصب و لقب و خطاب و خلعت
و انعام - تعیین و منصب - تجارت - زراعت - بازاری و
شوخ اجناس و وزن و سایل - شغل خانه - مدارس و کتبها - تحصیل علم و
مستحقان از علم - پلیس - مینوسیپالیتی - پستخانه یا چاپخانه
مغزین - شتر بچانه - کمر نشانه - هر کار و هر چیز دیگر که هزاران
نیز شود و در این کتاب به نویسی رسیده از این زعم و اندیشه جدا گانه و همه
در این کتاب درج شده است و در این کتاب به نویسی رسیده از این زعم و اندیشه جدا گانه و همه
باید که در این کتاب درج شود و در این کتاب به نویسی رسیده از این زعم و اندیشه جدا گانه و همه

سریب حوریت در راه چهار ساله است
این دولت که در جزایر مجلس شورا در این کتاب به نویسی رسیده از این زعم و اندیشه جدا گانه و همه
خبر میدهند که چون مجلس را در این کتاب به نویسی رسیده از این زعم و اندیشه جدا گانه و همه

در مجلس حاضر میکنیم (رقی المثل) برای بند و بست مجلس - پس آن مسوول
 را بموجب رای خود نوشته در مجلس بگیر حاضر میکند و قره اول از آن بخواند
 سایر اجزای مجلس در هر جزئی و فقره و جمله و لفظ آن تامل میکنند - در
 مجلس ثانی قره ثانی آن مسوده را همان شخص که بانی آن بوده بخواند و هر یک
 از اجزای مجلس آنچه رای اوست در حکم و اصلاح آن ظاهر میکند و در
 مجلس ثالث پس از حکم و اصلاح بموجب رای تمام اجزای مجلس یا اکثر اجزای
 مجلس آن قانون امضا میشود و بعد از آن هم قضایا است که رای خود را
 ظاهر سازد و بعد از آن قانون قانون شده میر مجلس خواه پادشاه
 و خواه ممالک این قانون را در تحت امضا میکنند و هر روز در آن زده میشود
 و تا پنج جز بیان آن محدودترین آن نوشته و بعد از آن است پس آن را پایتخت
 در دفتر احکام حکومتی و شش ماه رسیدند بهر بله و در ممالک در گذرن
 تا پنج شدن قانون جاری می شود یعنی بان بایه نسل شود - و ضمناً
 بموجب آنچه که در صفحه بعد از آن آید قانونی جاری خواهد بود -

چونکه از عمر بود برای بند و بست مجلس ابتدا
 این قانون در پیش که بود و هم است به قانون نسبت به آن است
 بند و بست مجلس در پیش که بود و هم است به قانون نسبت به آن است
 که در ممالک و شهرستان جاری خواهد شد از شریعت و غیره
 معنی مجلس است که در این قانون آمده است
 که اعم از اشخاص خواهد بود
 عملی مجلس است که در این قانون آمده است
 (۱۷۳)

یا اشخاص مراد است (در اینجا باید تشریح نمود)۔

فقرة ۱۔ تکلیف این است که چنین و چنان کند۔
تکلیف یا تکالیف پلیس اجراء و عملة پلیس را در اینجا بنویسند و اگر لازم
باشد فقرة یا فقرات دیگر هم مزید کنند ولیکن هر مطلب یا فصل یا حکم
یا تکلیف هر چه باشد و نام نیست یک فقرة جداگانه لازم دارد۔

فقرة ۲۔ سواى پلیس هیچکس را آن اختیار نیست که
کسی را بگیرد (نه شاه را آن اختیار است نه حاکم را نه امام جمعه را
و نه هیچکس دیگر را)۔

فقرة ۳۔ هر که سواى پلیس کسی را بگیرد یا نگاه دارد یا
جلس کند باید فلان مبلغ جریمه شود یا فلان زمان محکوم به زندان
هر دو جریمه شود و محکوم به زندان و جریمه و زمان قید را مقرر سازند

فقرة ۴۔ عمده پلیس نباید بخانه کسی داخل شوند (مشرط
بر آنکه اگر شرط و استثنائی لازم باشد در اینجا بیان کنند)۔

فقرة ۵۔ عمده پلیس نباید در خانه نام گویند مجرمی را و
بناید او را بکشند در راه و در سینه در کمر او زنند و نباید آن مجرم را
ایضا دست زجر بزنند

فقرة ۶۔ در همه اختیارات نیست که حکم کند مجرم را
چون بزرگترین جریمه زندان است و حکم نشود در حق آن مجرم از محکوم یا دیوان
قتل۔ (در مجرمیت و سزا جریمه بزرگتر از حد بدعتین باشد)۔

فقرة ۷۔ سواى قاضی (یا هر که چنین باشد) هیچکس را
اختیار نیست که قید یا تبرئه یا نه کند یا فتویٰ حضرت شیخ چو بجای آید یا نه دهد۔

فقرة ۸ - هر قاضی را بحسب درجه و عمده او ختمی است
 که تا یک زمان معین حکم قید دهد و تا یک مبلغ معینی حکم جریانه دهد -
 فقرة ۹ - مجرم را باید از فلان روز تا فلان روز قید کنند
 و شام آن روز اخیر را بکشند (یا باید بنویسند دو ماه بالای یا شصت روز
 از روزیکه حکم قید اومی شود) -

فقرة ۱۰ - مجرم هر که باشد و نوکر هر که باشد و وابسته و
 رشته دار هر که باشد و از هر فاندانیکه باشد و بهر درجه و پایه که
 باشد مجرم است (جز کسیکه بموجب فلان قانون مستثنی باشد)
 فقرة ۱۱ - وساطت و التماس و توقع و درخواست مسرع
 نیست و مجرم باید عکس آید -

فقرة ۱۲ - پدر و مادر و بچگی و بگیری از اقربا و خویشان
 مجرمی جدا بده نیستند مجرمی را و عقوبت نمی بینند بوجهی و جز آنکه
 خصم او باشد یا در صورتیکه صغیر باشد مجرم حافظ و واسطی و
 بزرگ او باشند یا طور دیگری -

فقرة ۱۳ - در هر حالتی که مجرمی پنهان شود صاحب آن
 نیز مجرم است و سزای او فلان است و نیز هر که بداند که مجرم
 پنهان است و خبر ندهد سزای او فلان است -

فقرة ۱۴ - حاکم یا قاضی است که هرگز تعصیب و تمیزی
 که بخواهد در یکی یا بعضی از فقرات این قانون یا شرح آن یا در بیان
 در هر وقت و زمانی که مناسب باشد یا اگر مناسب بداند در تحقیق
 یا تضعیف عقوبت جرایم و غیره و غیره -

مسایل دیگر استخراج داشت بجهت آنکه غالباً اکثری از قوانین را کم و زیاد
 بایکدیگر ارتباطی هست — و نیز باید دانست که هر چه می شود بموجب یا
 برخلاف یکی از فقرات یک قانونی می شود پس باید آن فقره از آن
 قانون نیز ذکر بشود و اشاره بآن رود — مثلاً در قانون بینوسیدالیتی
 در فقره ۱۰ میگوید که اگر شخصی خلاف کرد نسبت بآن جماعت و عمل با آنها
 او را پلیس بسیارند بموجب فقره ۲ قانون پلیس نبراهم قانون سال ۱۳۰۲
 پس چون عمده بینوسیدالیتی خلاف این کردند و کسیکه مجرم باشد از اینها
 و جواب ده دیگران باشد در بعضی خطاب و جوابدهی در ارند در کانه
 جرم او نوشته اند باید اشاره کنند که این فعل را نموده است بر خلاف
 فقره ۲ قانون پلیس نبراهم قانون سال ۱۳۰۲ — و همچنین باید دانست
 که قانون برچند قسم است — بیشک در این ملک بسیاری از مردم
 میدانند ولیکن باحکما و بنده احدی در ایران نمیدانند و اگر بدین
 سعودی خواهند بود و لهذا ما را باید از هر چیزی اندکی بنویسیم —
 قانونی نشر می شود یا وجود و صورت می یابد در مجلس شورای عالی
 که حکومت واقعی است و کم و زیاد محیط است آن قانون بر تمام امور
 کلیه ملک و تمام ملک — یکی دیگر است که حکام ولایات جاری
 می کنند مناسب حال قلمر خود — در این صورت حاکم هر ولایتی
 در تحت حکم مجلس شورای عالی است و بآن موجب مختار میشود که تغییر
 تبدیلی بدید بقوانین قلمر خود اگر مناسب دانند و انا او خود نمی تواند
 خود را مختار سازد — بعبارت اخری از پرلست پادشاهی قضایه
 خاص وضع شد بجهت اختصار و وقت در حکم ولایات —

با بجز این میان که نوشتیم که در نافع است
 برای اسایش خلق و اترط عام و ترقی ملک و فزایش دولت ملک و
 آمدنی حکومت و هیچ وجه مرجع و مرجع واقع نمی شود در ملک و آنوقت ظالم
 هر که باشد بفسد هر که بسزای خود میرسد و دست جو رز بردستان
 از زیر دستان کوتاه می شود و هر شخصی زیاده از حق خدمت خود
 نمیرد و رعیت بیچاره ز رقت و پیشکش و گندم و جو و مرغ و تخم
 مفت بجای که بفلق می نهد و از ده کرده در تاپیک پول سپاه از جرمین
 مجربین و فروختن اراضی لم بزرع و خالصه و غیره و غیره همه در خزانه
 پادشاه (یعنی حکومت) میرود و مال اوقاف بحال خود صرف می شود
 و مختصر املات چنان می شود که پادشاه است عاقل کونی که شاه را اختیار
 نیست که سر موئی حق گذار را پایمان کنند - این کارها کردن باید
 صعوبت ندارد و اینست که مردم ایران و هندوستان همیشه می گویند
 رفته رفته و کم کم و آن رفته رفته او کم کم تا قیامت طول می کشد در
 یک سال می توان همه را صورت داد و در ده سال هیچیک از دول
 اشیا کمتر از دول یورپ نخواهد شد - مگر در شرط ضرورت دارد -
 اول اینکه چنانچه گفتیم پادشاه و بزرگان باید دست از نفسانیت
 اختیار و استیلا می کامل خود بدارند و خود را با سایر تاس مساوی کنند
 و در آنکه چون استبدادی هستند بعضی از کتب طوایف دیگر را گرفته
 ترجمه نمایند و از روی آنها شمل کنند اگر نه بکلی و طایق نعل
 با نعل اقر بهمان وضع و صورت - زیرا که شخصیکه خواهد کتابچه
 بنویسد نمی تواند به سلطان بدار آن درج کند و امکان ندارد

کتابها لازم است - آنچه در این کتابچه نوشته و مینویسیم فقط مشرقی است

باب چهارم

در معدلت میان مسلمانان

هر جایی که قانون خود مشتمل است بر معدلت
 و عین معدلت است و لازمه قانون اقتاده است معدلت و بسیاری
 که وضع جریان قانون را در یافتند چنان خواهند دانست که اگر
 در معدلت گفتگویی را و سپس از قانون و بایب خاص کرد و براسه
 معدلت هیچ نیست جز تکرار مطلب اطالت بیجا - هر نظر سببه
 چنین میرسد که تکرار مطلب برای کسانی که بتدریج هستند لازم
 است و هر قدر که مطالب تکرار شود بیشتر خاطر نشان آنها می شود
 تا این زمان در میان مسلمانان و اهل ایشیا عمودا کسی معدلت را
 چنانچه باید و شاید ندانسته بود و ندانسته است به حقیقت و معنی واقف
 چه چیز است - یا آنکه تحمل ندانسته اند مگر در محس آن چنانچه باید و
 شاید استعمال نکرده اند - اگر ما در تمام کتب اخلاق و تهذیبی
 که در میان ما هست و حکما و بزرگان ما نوشته اند در معدلت و
 انصاف و امر نموده اند بر معدلت و انصاف در رفتار و گفتار و در

مرسوم ارسته ماضیه را بیان ننموده اند برای مردمان حال و استقبال ملامت
 نسیم معلوم خواهیم کرد که از معنی روانی و طبیعت حقیقی آن خارج بوده
 و این معدلت و انصافی نبوده است که بنده در نظر دارم - قبل ازین
 با گفتیم که اگر با سلطنت را بخاری فرض کنیم مجلس شور را بمنزله بنیان
 آن است که قانون بمنزله سایر اجزا و لوازم آن عمارت - در این
 بسیاری خواهیم گفت که اگر بنیان عمارتی درست باشد و سایر اجزا
 و لوازم آن برقرار باشد معدلت بمنزله چه خواهد بود و احتمال کلی میرود
 اگر با گوئیم معدلت نیز یکی از لوازم است در عمارت سلطنت و سلمه ما
 خود پیش داریم که دیگری بیان کنند که کدام یک از اجزاست بسیاری
 نتوانند (بلکه احدی نتواند) بیان نمود و خیال نکنند که آن عمارت
 چیزی دیگر در کار و لازم دارد - ما میگوئیم که معدلت در عمارت
 سلطنت بمنزله تساوی و تناسب است - مثلاً اگر ستونی کم زور
 باشد و سقف وزین را بر آن نبندند احتمال دارد که تاب استقامت
 ندارد و اگر وزن کتری را بر ستون قوی تری و وزن زیاد تری را بر
 ستون ضعیف تری بگذارند نیز همین حکم است در آن - اگر بیت انحاء
 یا سطح یا چاه آب را در قریب مکان خفتن قرار دهند باز احتمال
 نقصان دارد - پس بهر حال همه اجزا و لوازم هر عمارتی را باید تساوی
 و تناسب باشد اگر دوام و قوام آن در نظر است - تا این زمان که
 قلم بنده بر کاغذ است گاهی در سلطنت مسلمانان و مطلقاً اهل شیا
 ستاوی و تناسب نبوده است و این بواسطه آن بوده است که کمتر کسی
 داشته است تساوی و تناسب چه چیز است - معنی معدلت تعادل است

و تعادل اگر واقعی باشد از اینسان است که هرگاه چوبی را که یک ذراع
 طول دارد و لیکن یک سیر آن ثقیل تر است و یک سیر آن خفیف تر آن وسط
 حقیقی آنرا بگیرند که مساوی واقعی است یعنی بحسب وزن نه بحسب طول
 مگر این رسم در میان ما مردم گاهی ملاحظه نشده بلکه همیشه ملاحظه وسط
 شده است بحسب طول نه بحسب وزن - میزان را که میگذارند
 وزن میخواهند از آن نه حجم - چنانچه اگر یک گلوله پنبه و یک گلوله آهن
 را که هر دو یک حجم داشته باشند در ترازو گذارند بچنانکه وزن این آهن
 صد برابر آن پنبه باشد و این در صورتی است که هر دو بزرگی یعنی حجم
 گلوله توی با باشند احتمال میرود که آن وقت اختلاف وزن میان این دو
 پنجمر بار یا بیشتر پس وزن در کار است نه حجم - شارع عام هم سیر
 پادشاه است و هم معبد گدا و همین چیزهاست معنی عدالت که بنده
 فقط نمونه از آن را ظاهر نمودم در این وقت و صاحبان ادراک باید
 خود درک بکنند که مطلب و مقصود بنده چیست -

و اینست که در این کتاب
 در بیان این مطلب
 در این کتاب
 در بیان این مطلب

تا این زمان اگر عدل میشده است پادشاه
 میکرده است و اگر ظلم میشده است پادشاه میکرده است یعنی بجز استقامت
 و با اختیار خود و بزرگان باینچه تعریف کرده اند از عدل و انصاف
 پادشاهان کرده اند و آنچه امر نموده اند بعد از عدل و انصاف پادشاهان
 نموده اند - مگر سخن ما این است که پادشاه نیز باید در تحت قانون
 و عدالت باشد و او هم نباید استثنای باشد از قانون جز آنکه خلق او را
 استثنا کرده باشند و رضای خلق استثنای باشد - و این در صورتیست
 که قانون غیر قانون شرع و نه بر فتوای اهل شرع باشد و الا بگفتن

پادشاه هم ابد بموجب قانون شرع مستثنی نباشد جز آنکه بموجب شرع و
 فتوای اهل شرع در بعضی از مقامات پادشاه مستثنی گردد - پس اگر
 پادشاه خود ظلم کند هر چند که قانون سعادت در میان رعیتش جاری باشد
 هنوز خودش هم مورد سزا و عقوبت خواهد بود - دیگر آنکه غالباً بزرگان
 بواسطه خاندان یا بلاخطه دولت یا بلاخطه علم و دیگر ملاحظات معاف
 بوده اند چه در یافتن عقوبت و سزا و چه در دادن خراج بکومت و این
 بیرو عین ظلم است در حق سایر خلق - بلکه بزرگان و صاحبان حرمت
 و اشراف هم همان سان سزاوار عقوبت اند اگر مجرم واقع شوند که فقرا و
 اندکان نه و بلکه سخت تر و نیز همان سان آنها نیز باید خراج بکومت
 بدهند که فقرا و ضعیف و آئیم بحسب طاقتشان نه یا اندازه فقرا - کسی که
 یک جریب زمین روزی را بخرید و اگر یک روپیه یا یک قران بداد آنکه
 صد جریب دارد باید صد روپیه یا صد قران بداد بلکه رای مانع است که
 اگر چه است ملاحظه تساوی را نیستند همیشه باید طرف فقرا بگیرند -
 یعنی هر چند که گرفتن یک روپیه از آن شخصی که یک جریب زمین دارد
 و صد روپیه از آن کسی صد جریب دارد تساوی واقعی است مع ذلک
 این شخص اول را باید تخفیف بدهند اگر میدهند بلکه چیزی از او بگیرند
 و از شخص دوم یا ضروری باید گرفتن - اگر مرد بجز متی یک روپیه
 بزرود و او را یک ماه حبس نمایند شخص بجز متی که چنین کند او را باید
 یک سال حبس کنند - در جای دیگر ازت مردم همیشه برخلاف این
 است و میگویند آن شخص محترم روپیه خرد صاحب دولت و بزرگ
 است و حرمت بسیار آنراست چنانکه اگر بزرگواران را بر آن است که

سزای این اشخاص باید بیش باشد چرا که اینها غالباً بد را از نیک می شناسند
یا آنکه مجبور نیستند خلافی را بکنند بر عکس فقرا و ارفال که نه بد را از نیک
می شناسند و غالباً مجبور هم هستند - اگر مردی صاحب دولت باشد
هیچ سببی ندارد که دردی کند یا برای تر قمار بازی و اگر بتواند زن بگیرد
از عهده خرج زن براید هیچ سببی ندارد که زن نکند یا عمل خلاف دیگری
نماید مگر احتمال دارد که مرد فقیر بهر حال ناچار باشد و از روی اجبار
مترکب عصبیانی شود - و دیگر آنکه فعل ارفال چون از مردمان محترم
سرزده آنها نیز در زمره ارفال محسوب میشوند و بیشک هستند - آنچه
که ما می بینیم از این اعتدالی های بزرگان ملک خود که گاهی می آید آنها در
معرضات خوشت و عقوبت در نمی آید اگر نوشته شود صد چند کتب
می شود ولی غالباً مردم بی دانش ملک را بطور نصیحت ما را می گویند
ای فلان ماهمه میبایدیم که چه بی اعتدالی می شود و می رود در ملک ما مگر
خوب نیست که تو در اخبار باکت با ما می نویسی - لیکن ما می نویسیم
که این اعمال را موقوف سازند و اگر نسا ندیم چنانچه نه تکلیف خود
را بعمل می آوریم - بچشم خود دیده ام در حیدرآباد که بر کاه و پیله محصول
پیرزنی را معطل داشته اند در چوکی ولیکن امر این بزرگان غالباً
ملکه تماماً محصول نمی دهند و معاصی آنها - هرگز خوب بود ما را می شناسند
شما چرا چنین و چنان می نویسید در این ملک زمین فتنه بیست و هفت
نمی شوند و خلق دشمن شما میشوند ولیکن ما بهیچ راهی در پی شما
بی اعتدالیها سعد و ممشوند و خلق هم دشمن ما شوند - بهر حال
باید تساوی و تعادل را نگاه داشت و میان شاه و ملک و اسیر و فقیر

پادشاه و گدا و امیر و فقیر همه باید در تحت قانون باشند جز آنکه ملاحظه شود
دیگر و بر وفق عقل بموجب قانون استثنائی رود نسبت با آنها -
اینها بود معالجات امراض حکومت و سلطنت
مسلمانان که جز با استعمال این ادویه آن امراض رفع نمیشوند و تاقیامت
آن امراض بحال خود باقی هستند و همیشه ممالک مسلمانان و مسلمانان
لظرف خود دیگر طوایف هستند - اکنون ما شروع می کنیم در بیان
معالجات امراض خلق یعنی رعیت هر حکومتی از مسلمانان یا مسلمانانیکه
رعیت هستند حکومتی را خواه آن حکومت سلطان باشد و خواه قوم و
ملت دیگر - هر چند که حکومت در رعیت هرگز دست بگیرد میان و
از مردم و مردم بگذرد و مخرج است چون ما را مقصود می در نظر بود
و هست اینها را از یکدیگر جدا ساختیم و در ابواب ما بعد ظاهر بسیاریم
که مقصود ما چه بوده و طبیعت -

باب پنجم

در بیان تربیت مسلمانان

تربیت مسلمانان

قبل از آنکه ما شروع کنیم در بیان تربیت

و آموختن مسلمانان خوانندگان و ناظرین این کتاب را تا خاطر جمع بیسازیم که در نوشتن این کتاب اصل صحت مقصود ما این باب و مطلب است و در واقع سبب تصنیف این کتاب همین است و این باب در میان سایر ابواب این کتاب بمنزله یاسین است در کتاب مجید و در آیه که خدا فرموده است «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»

یعبدون را تا دلیل می کنیم به یعلون و می گویم مقصود خداوند علی اعلی از آفرینش انسان تحصیل علم بوده است پس — و اینکه خدای تعالی آدم را فضیلت بر ملک داد برای علم او بود و چنان آدم را خلق کرد که او را قابل آموختن علم ساخت و هیچ ملک مقرر نیاموخت اسما می خود را ولی با آدم آموخت و او را بواسطه علم بر تمام ماسوی اندر برگزید و خلعت نبوت و الصلوة در بر پوشید — و اینکه آدم را اشرف مخلوقات گفته اند بواسطه علم اوست نه بدیگر صفات نیکی که در وجود او باشد و هیچ شکی نیست که کمالات انسان در علم اوست و اگر بر تبه رسد چه در دنیا و چه در آخرت بواسطه علم خواهد بود — اگر مشرب در گاه احدیت شود انسان محض بواسطه علم اوست نه بواسطه صفات دیگر او و آنچه که گفته اند که آدمی زاده طریقه سجونی است از فرشته سرشته و زشتیست و اگر کت میس این شود بدین درکت میس آن شود به زبان « مفهوم همین مطلب ماست یعنی انسان قابل تحصیل علم هم هست قابل تحصیل هم هست اگر میل بعلم کند فرشته میشود و اگر میل بجهل کند شیطان می شود — که بعلم نتوان خدا را شناخت — شکی نیست

که هر اد علم با عمل است ولی مطلقاً علم نیک است و غالباً علم صاحب خود را
 با عمل نسیم کند اگر بطور نیک آموخته شود - اگر ما هزار کتاب بنویسیم
 در تعریف علم منظور کم است و بنهایت و غایت تعریف آن نمی رسیم و در این
 وقت مختصر می نویسیم که از علم انسان خالق و معبود خود را می شناسد و
 بعلم بندگی او را میکند از روی معرفت و بعلم خلاف مرضی او عمل نمیکند
 و بعلم در دنیا ترقی میکند و خود را امری می سازد بسیار قوی با دو چیز
 که بحسب جسم و قوای جسمانی از دیگر اجناس خود و نیز دیگر حیوانات کمتر باشد
 بواسطه علم خودش می خورد و خودش میزند و بر همه استیلا دارد و صاحب وقت
 می شود و اسباب آسایش خود را فراهم می آرد - ولی باید دانست که
 در این وقت در این مقام مقصود ما تعریف خود علم است نه این که در وجود
 بعضی اثر کیمیا وارد و در وجود برخی تاثیر آتش سوزان و زهر پلک است
 فرقه را انسان کامل می سازد و فرقه را حیوان جاهل - هیچ سلطنتی
 برای خط نفس انسان به از سلطنت دوارانی علم نیست - هیچ غذای
 لذیذی بندهت علم نیست - هیچ جمالی برای خط نفس خوشتر از جمال انسانی
 نیست - این همه چیزانی که دیده میشود و اسباب آسایش و راحت
 و خوشی و لذت همه برای خط جسم است ولی علم برای آسایش و حفظ
 و بقا است - پس هر چه در میان خاطر من اگر شخصی با غمی نشسته
 باشد و در فکر است که چه کار کند تا از این مسرت نمی اندوزد
 و از غم نجات یابد - بنشیند و کتابی در کنار داشته باشد
 و از آن کتابی که می خواند بسیار بخاری از خلق و بخصوص مسلمانان
 بیخود و بیگانه را که راه یکسانی می دانند و هیچ قدر آنرا نمیدانند

جز آنکه توفیقی که یا غیر حسری باشد یا غالباً جبری باشد تحصیل آنرا کرده باشد
 و از حقیقت آن گهی یافته باشد - من خود سوگند میخورم بخدای
 زمین و آسمان که "هرگز حسد نبردیم بر منصفی و مالی الا بر آنکه دارد با
 دلبری و مالی" - بر هیچ شخصی حسد نسیرم که جاهل و بازاری باشد
 و بر غیظ بسیار باشد یا گاری دو سپه و چهار اسپه در زیر دشته باشد
 یا سائست هزار روپیه بر خود آورده باشد یا مصاحب و ندیم فلان پادشاه
 و پهلوان شاهزاده و وزیر و امیر و نواب و جنگ و بهادر باشد یا
 پنج هزار روپیه ماهوار داشته باشد یا زنان متعدده صاحب جمال
 داشته باشد یا صد مازندی رفیق و آشنای او باشد و این همه
 را داخل انسان نمی شمارم بلکه از حیوانات هم پست تر میدانم - ولی
 شکست میبرم بر کسانی که افلاس مونی از من در علم و هنر پیشتر پیش اند
 و بک درجه از من بالاتر اند و حال آنکه کسانی هم هستک که در علم و دانش
 بک درجه از من بالاتر اند و من خود را خاک پای آنها میدانم و خود را در
 نزد آنها کسر از ذره در نزد آفتاب می شمارم - ولیکن چه بسا کسانی
 در حجهان هستک در خصوص رایران و هندوستان و محمودین میان
 مسلمانان که شصت و هفتاد سال عمر عزیز خود صرف می کنند و عشق
 و پرورش بسیار قیمت آن یک پون سیاه بیش نیست - که در
 مردم ایران بیدان و عرق و یک لیسرتباه روزگار در گذرانند
 دارند و اکثر و اغلب مردم هستند و دلن خود را بیکت چه نیت
 بیکت غلیان مذک و صحبت آنسیر سیاهی یاد نمی یابکت بویحه سندی با
 پرورش چند بوتری یا چند خردوسی خود را خرد و در روزگار می گذرانند

و احتمال کلی می رود که اگر دیگری (یا دیگرانی) کتابخانه درست کرده و کتاب چندی بخون جگر جمع آورده باشد در بین سالهای درازی همه مانند ک بیهائی بفروشند و زراعت با اینکه نه چیزها و در اینگونه طریق اعمال تلف سازند

موانع تربیت و تحصیل علم در میان مسلمانان

غرض نیست که اگر در دنیا چیزی باشد که در آن حظی باشد و مایه کمال و ترقی انسان باشد علم است و پس - مگر احتمال کلی می رود که در هر عهد و زمانی و بخصوصه امروز هیچ ملتی در تمام ربع مسکون چندان بعلم و بیدانش نبوده و علم را مکرر و شمرده و بقید نداشتند که مسلمانان - ولی هیچ چیزی و هیچ کاری در عالم نمی بیند و چینی نیست و این بیدانشی و کم دانش را در میان مسلمانان چندین (بلکه هزارها) سبب و جهت عظیم است که کجکل بوسیله این اسباب و جهات بکلی امید قطع باشد که گاهی در عالم و تاقیامت مسلمانان صاحب علم و دانش بشوند فراتر از ترقی کون و دلو ایف و مایل دیگر جهان -

اول - عظم سد و دیده در راه ترقی مسلمانان و از ابتدا گذشته شده یا گذاشته اند در هر خصوصی بخصوص علم و دانش و تحصیل منزه و حال این است که این ملت را بیش از هر ملتی تکیه بر تقدیر است و نصیب و قسمت - و عجب این است و غایت حماقت این است که اگر فی المثل در هر یک از کتب آسمانی یک آیه یا آیه معدود رسیده باشد یک خصوصی مثل تقادیر یا توکل و امثال اینها آیات متعدده دیگری وارد شده است بخلاف آنها - و اگر انبیاء اولیاء و